

## لوح هزار بیتی

( خطاب به میرزا ابو الفضائل گلپایگانی )

### هو الابهی

یا من وقف حیاتہ لاعلاء کلمۃ اللہ انچه مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید و به دقت تمام حسب الوصیّت قرائت گردید. کَلَّمَا كَرَّرْتَهُ زَادَتْ حَلَاوَةً تَا ان که معانیش چون قند مکرر مذاق را پر از شهد و شکر نمود چه که منبعث از خیر خواهی بود. مرقوم فرموده بودید که کلّ موقن به کتاب اقدس و کتاب عهد هستند هیچ منکری ندارد پس این اختلاف چیست و از کجاست؟ نزد ان جناب واضح است که ﴿يَقُولُونَ بِاللَّسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ و از این گذشته استقامت شرط است به مجرد قول تمام نگردد، ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾. با وجود اقرار و اعتراف به کتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید.

مثلا بعضی از احبّاء ارض اقدس به لسان در نهایت فصاحت و بلاغت اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان مینمایند ولی با وجود تنبیهات شدیدۀ این عبد نظر به حکمت الهیّه که بدون اطلاع نفسی به جهات چیزی مرقوم ننماید خفّیا متّصلا مکاتیب به اطراف فرستاده که به انواع وسائل شبّهات در قلوب افکند این اقرار با این اصرار در القاء شبّهات، بسی مباین. این نبذۀ ای از مباینت هاست و قس علیها البواقی. این عبد نظر به این که مبادا از این جهات نفسی چیزی نگارد که نفحات دیگر داشته باشد چنین زحمتی را تحمّل نمود که جمیع مکاتیب را با وجود مشاغل بی پایان قرائت کند و آنچه اشاره یا کنایه مناسب نه محو نماید. چهار سال به جان عزیزت که هر روزی در محو بعضی عبارات مبلغی مرگب میخورم و به این امید که به قدر امکان محافظه خواهد شد بعد یک دفعه ملاحظه گردید که از اطراف مکاتیب سرّیه دسته دسته اعاده مینمایند و چون به مضامین نظر شد جمیع مکاتیب مملوّ از القاء شبّهات. دیگر ملاحظه نمائید حالت تاثرات این عبد را که در حالتی که مستغرق در بحر بلاست و جمیع اعداء از جمیع نقاط مهاجم و مشکلات بی پایان و زحمات و مشقّات بی کران با وجود این شب و روز در اعلاء کلمة الله مشغول و فریدا وحیدا در

بین احزاب عالم مقهور. با وجود این دوستان نیز جمیع اوقات و امورشان را حصر در خرابی این عبد نمایند شب و روز درنهایت رفاہیت و نعمت و اسودگی گذرانده جمیع اوقات را صرف تخریب بنیان عهد و پیمان نمایند، آیا ثمره کتاب اقدس این شد؟ آیا نتیجهء کتاب عهد این است؟ آیا مضمون وصیت الله این بود؟ آیا نصوص الهی این مقتضی داشت؟ فانصفوا یا اولی الانصاف. و این معلوم است چون زمام امور از دست این عبد برود البتہ در جمیع امور فتور حاصل گردد و هر کس به حسب فکر خویش حرکت نماید.

حضرت روح خطاب به اصحاب میفرماید: [أَنْتُمْ مِلْحُ الْأَرْضِ إِذَا فَسَدَ الْمِلْحُ بِمَاذَا يُمْلَحُ؟] و اما سبب این اختلافات چیست و کیست مرقوم فرموده بودید. ان جناب بحقّ الیقین و عین الیقین اساس و جهت و سبب را بتمامه مطلع هستید [اتَّقُوا مِنْ فَرَاَسَةِ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ].

ولی این عبد قسم به حضرت مقصود که با نفسی جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئیس المشرکین به کنایه و اشاره نفهمانم و شیعهء شنیعه نگویم و طیور لیل نخوانم و ناعق نامم و ضمنا تفسیق و تکفیر ننمایم کلّ را

احبّای الهی گویم و دوستان جمال مبارک خوانم نهایتش این است که گویم در  
میثاق الهی منزلت نشوید و در امر الله اختلاف نیفکنید عزّت پایدار را محض  
افکار بی پائی از دست مدهید تیشه بر این بنیان نزنید و ریشهء کلّ را  
مکنید الطاف و عنایات جمال مبارک را روحی لاحبّائه الفداء به خاطر آرید  
و بر زحمات و بلایا و مشقّات و زنجیر و اسیری او رحم کنید خون مطهّر  
حضرت اعلی را روحی لرتبته الغائبة فداء هدر ندهید.

صد هزار نفوس مقدّسه با کمال وجد و طرب در امر الهی جانبازی  
نمود و با وجد و طرب به قربانگاه ربّانی شتافت خانمان بر باد داد و مال و  
منال به تاراج، اطفال خرد سال به اسیری داد و اهل و عیال بی معین و  
دستگیر گذاشت حال شما که در نهایت عزّتید و در منتهای راحت نه غمی  
نه غصّه ای نه بلائی نه زحمتی از جمیع اهل عالم مستریح تر حتّی از زحمات  
و مشقّات و تحمّل تکلیفات دولت بی خبر زحمات ان فدائیان را اقلّا از  
میان نبرید و ذلّت کبری از برای امر الله و خود روا مدارید لکن لا حیات لمن  
تنادی. با وجود این الحمد لله تا به حال نه قلم و نه لسان و نه کنایه و نه  
اشاره و نه ضمنا نفسی را تفسیق ننمودم تا چه رسد به تکفیر و انشاء الله به

کلّ شب و روز خدمت نموده و خواهم نمود ابدًا نظر به قصور احدی نخواهم کرد بلکه محض عبودیت به استان مقدّس جانفشانی خواهم نمود. ملاحظه فرمائید چند روز پیش از ایران خبر رسید که امت یحیی جشن گرفته اند و رقص کرده اند که الحمد لله بعضی از اهل ارض اقدس در حقّ فلان ردّ نوشته اند و اعلان کرده اند و بر دو فرقه شده اند و فلان را رئیس المشرکین دانسته اند و حزب شیعه شنیعه شمرده. این عبد به قسمی متأثر شد که آن شب را تا به صبح به ناله و مناجات مشغول شد و چنان احتراقی در قلب حاصل گشت که صبح در وجه اثر غریبی از احتراق نمودار شد که معلوم گردید که در کبد چنان تاثیر نموده که شبه آن در وجه ظاهر شده. با وجود این ابدًا ذکری ننمود و شکایتی نکرد ولی بعضی از احبّاء از این خبر ابدًا متأثر نشدند بلکه متبسّمانه استماع نمودند یا حسرة علینا نتیجه عهد و میثاق نیّر افاق این شد که دوستان حقّ چون آن جناب خون بگریند و دشمنان رقص و طرب نمایند و اگر سستی و فتور دوستان الهی در پیمان رحمانی چنین استمرار یابد به عتبه مقدّسه روحی لثابه الفداء قسم که بدتر از این گردد و بکلی اساس الهی متزلزل شود و جمیع در بئر ظلماء خذلان ابدی گرفتار ائیم. این عبد حال در شب و روز امید و رجائی که از درگاه

احدیّت دارم این است که انشاء الله به زودی از این دام گرفتاری نجات یافته به عالم دیگر شتایم تا در آن عالم نه از ستایش احبّاء و نه از سنگ طعنهء مکفّرین به اشاره و ایما خبر گیرم.

و اما چارهء این کار استفسار فرموده بودید. تا دوستان را امید باقی که توان به تدبیر و اراجیف این عین حیات میثاق را از مجرای اصلی تحویل نمود و این کوکب منیر را از فلک اثیر به برج دیگر نقل کرد ابداء این فسادها تمام نشود و این غمام ظلمانی از افق امر الله زائل نگردد. اما اگر یاران چنان که باید و شاید بر عهد و پیمان قیام نمایند و ثبوت و رسوخ بنمایند دیگران از تغییر و تحویل مرکز میثاق نومید شوند و ترک تحریک و تدبیر نمایند کم کم افق نورانی امر الله از این ابر غلیظ پاک و مقدّس گردد و دوستان حقیقی و یاران صمیمی چون ان یار مهربان روح و ریحان یابند و دشمنان حضرت یزدان محزون و مایوس و سرگردان بادیهء خذلان گردند و جمیع اجزاء در ظلّ سدرهء منتهی از هر افقی محفوظ و مصون مانند. بعد از صعود به قوّت توکل و نیروی تایید جمال قدم روحی لاحبّائه الفداء در جمیع افاق علم کلمه الله چنان مرتفع گردید که اعداء خون گریستند و دوستان امیدوار گشته بی

نهایت مسرور و محظوظ گشتند. حال از نشر این نفحات غیر مرضیه قضیه بر عکس گردیده و عنقریب سوء نتیجه و خذلان ابدی موجود و مشهود گردد قد ظهر الفساد فی البرّ و البحر و این عبد همدمی جز چشم گریان و دل سوزان ندارد، عالمی در عیش و نوش و ما و چشم اشکبار، انما اشکو بئیی و حزنی الی الله. و دیگر آنکه از ضدّیت قدیمه بین احباب و این وسیلهء فتور در میثاق گشته مرقوم فرموده بودید.

اولاً آنکه اهل فتور را سبب مشهود و مشهور است و پیش از صعود و تلاوت کتاب عهد میان جهتین اصلاً اسباب نقار در میان نبود بلکه اکثر با هم الفت داشتند و در میان بعضی که جزئی کلفتی بود به الفت تبدیل شد و میان نفوس دیگر که الفت بود به سبب ثبوت یکی و تزلزل دیگری بالعکس کلفت حاصل گشت. در میان متزلزلین دوستان به قسمی عداوت بود که نسبت به یکدیگر هر اسنادی مینوشتند و تفسیق و تجهیل و تحقیر مینمودند که فلان سبب تزییع امر الله گشته و به سبب شدّت جبارت این طائفه را رسوای خاصّ و عامّ نموده و استشهاد تمام کرده که شیعهء خالص مخلص مرتضی علی است و از هر مذهبی جز اثنی عشری بیزار است

دیگری نسبت به دیگری مرقوم مینمود که این شخص نه چنان به فسق و فجور مشغول شده که شرح توان داد سبب ملامت و شماتت اعداء شده و از این قبیل بسیار و این عبد جمیع این اوراق را در زاویهء نسیان می انداخت و از اوراق بیهوده می‌شمرد و به احترام و ایتلاف و رعایت و خدمت امر میکرد. حال به جهت فتور در میثاق منتهای اتفاق را حاصل نموده‌اند پس معلوم شد که اساس اصلی اختلاف و ایتلاف بین نفوس احبّاء ثبوت و تزلزل است ثابتون متّفق و اهل فتور نیز متّحد پس باید به عون و عنایت جمال مبارک توکل نمائید و در حقّ این عبد دعا نمائید که بلکه انشاء الله به عبودیتّ جمال قدم کما هو حقّه قیام نمایم و همچنین درحقّ اهل فتور دعا فرمائید که خدا یک قدری عقل و فکر و انصاف احسان کند یخربون بیوتهم بایدیهم اگر آنها محتاج به دعا نیستند ادّعا مینمایند این عبد در نهایت احتیاج است و به جز دعای خالص منبعت از حقیقت قلب دوستان و تضرّع و ابتهالشان در این نشئهء انسان سبب تایید و علّت حصول توفیقی نداند. و دیگر آنکه اهل فتور پاپی این عبد پر قصورند و این عبد حال مدّت چهار سال است که تحمّل جفا و انکار و افترا و اراجیف و تزییف و تحقیر و بلکه تکفیر نموده و مینماید چنانچه اگر در بعضی اوراق و مکاتیب دقّت فرمائید



ملاحظه میکنید که جمیع ایّاک اعنی یا جار است و خود در ضمن حکایت گوشدار. گاهی ثابتین مشرکین شمرده شده است مقصد این است که به تصریح مشرکین تلویح رئیس مشرکین نمایند و قس علی ذلک. ولی این عبد به فضل و عنایت جمال مبارک دلبسته و از این نسبتها ازرده نگشته با وجود این با کمال محبت با کلّ رفتار کرده و خیر کلّ را خواسته و شب و روز منتهای زحمت را به جهت راحت کلّ میکشم و سمّ عذاب را میچشم و تیر جفا را هدف میثوم و اه برنیارم و ناله نکنم و فریاد و فغان ننمایم. لکن از جهت اهل فتور هر ساعتی هزار شکوه و شکایت صادر حکایتی را خلق نمایند و خود تشهیر دهند و بعد اظهار شدت تأثر و تاثیر نمایند تا سبب رقت قلوب گردد و علت تحسّر نفوس تا به این سبب بغضی از این عبد در نفوس حاصل شود. ملاحظه نمائید هیچ افترائی ماند که به جمال مبارک روحی لاجبائاه الفداء زده نشد هرکس در مهد راحت ارمیده و به نهایت اسایش در بستر ارایش غنوده و جمال مبین هدف سهام کلّ مبغضین بود و حصن حصین کلّ مؤمنین با وجود این شکایت ضمنی از ظلم جمال مبارک مینمودند و فریاد و اه و ناله میکردند. سبحان الله این عبد شکایت از ظلم بر میثاق و تعدّی بر عهد و تعرّض به این عبد و حصول جمیع این بلایا و

رزایا ندارد اهل فتور به این قناعت ننموده فریاد شکایت را به عیوق رسانده اند، چه خوش گفته عجیب حادثه ای و غریب واقعه ای، انا اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی. احبّای پر فتور از جهتی سهم جفا به جگر گاه این عبد روا دارند و از جهتی ناله و فغان آغاز کنند تا به این وسیله نیز در قلوب شبهه ای اندازند فباطل ما هم یعملون و مکروا مکرهم و عند الله مکرهم. سبحان الله نور حقیقت را به سبحات شبهات پنهان توان نمود و یا افتاب راستی را به سحاب مفتریات نمان توان کرد؟ لا و الله، مگر آنکه اغراض بصیرت را بکلی کور و بصر را بتمامه محروم و مهجور نماید در این صورت احتیاج به سحاب و سبحات نیز نماند.

" چون دهد قاضی بدل رشوت قرار کی شناسد ظالم از مظلوم زار "

" چون غرض امد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد "

باری مقصود این است که حزب فتور پایی این طیور شکورند و انی فراغت از حرکات و سکنات پر وحشت نمایند و فورا ناله بلند کنند که پایی ما هستند و متعرض بما و این عبد دائما مساء و صباحا احبّا را وعظ و

نصیحت مینمایم که حضرات کلّ دوستان جمال مبارک بودیم و در ظلّ خیمهء حیات حال اگر چنانچه روش و حرکت متفاوت شده تعرّض ننمائید و پایی نشوید هر کس هر قسم میخواهد حرکت نماید لیس لک من الامر شیء و لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ. کاری به کسی نداشته باشید لسان حیف نیست که به ذکر مادون مشغول شود به ذکر حقّ مانوس شوید در محافل و مجامع به تلاوت آیات و مناجات و بیان دلائل و حجج و برهان پردازید و وصایای مبارک را تکرار کنید و از روی و خوی او حکایت و از روش و سلوک او روایت نمائید و از فضل و جودش بشارت دهید تا محفل ابرار گلشن اسرار گردد و مجلس احرار افق انوار شود. و هر یک از احبّاء به جائی مکتوبی مرقوم نماید با وجود مشاغل عظیمه ان مکتوب بقدر امکان قرائت میشود که اگر نسبت به نفسی مخصوص کلمه ای باشد محو میشود دیگر چه کنم. الان مدّت دو سال است که از مدینه‌ای رائجهء فتور پر زور استشمام مینمایم به قسمی که به قوّت تمام بر محو میثاق قیام نموده‌اند با وجود این تا به حال ابراز ندادم و ستر کردم و مراجعت در بعضی امور نمودند بلا فتور به ترویج بر خاستم دیگر چه کنم لکن این نفوس نه به سکوت ساکن گردند و نه به پایی شدن ساکن به دو چیز سکون برایشان

حاصل گردد یکی به تحویل مرکز میثاق و اجرای سلسبیل عهد در مجرای دیگری و یا خود مایوسی از تاثیر تدبیر. مختصر این است تا تمام قوت را در تشویش افکار و تحدیش اذهان و تشتت شمل امر رحمن و تفریق جمع دوستان مبذول نمایند ارام نگیرند و ان جناب نیز اندکی به این کیفیت پی برده‌اید چه که از بعضی وقایع جزئیّه اطلاع یافته‌اید و بر شما این قضیه مجهول نیست، ولی غافل و ذاهلند که این غبار و گرد افتاب عهد را پنهان نماید و این تدبیر جلوهء تقدیر را نشان نکند و این سدّها امواج این بحر را صدّ نماید و این گربادها شجرهء انیسا را از بیخ و ریشه نکند. عنقریب نفوسی به فیوضات ملکوت ابھی مبعوث گردند که سیف شاهر میثاق را بر هیکل افاق بیاویزند و نور عهد قدیم را از افق جبین طالع فرمایند و علم پیمان را در قطب امکان برافرازند یومئذ یستبشر المؤمنون. اما این عبد مقام نفسی را اعتراض ننمایم و از حقوق نفسی اغماض ننمایم در هر صورت رعایت کلّ نمایم و خدمت به جمیع کنم چه که کلّ در ظلّ سدرهء مبارکه بودند معزّزند و محترم و موقّرند و مکرم کسی نباید بر کسی اعتراض کند و یا خود بهانه نماید.

وَأَمَّا قَضِيَّهٖ اِدَّعَاىِ الوَهِيَّتِ وِ رَبْوِيَّتِ. اَيْنِ عِبْدِ الْحَمْدِ لِّلّٰهِ اِزْ بَدُو  
نَشِئْتِ طِيْنْتُمْ بِهٖ مَاءِ عِبُوْدِيَّتِ مَحْمَّرِ گِشْتِهٖ وِ كِيْنُوْنْتُمْ بِهٖ نَسِيْمِ جَانِبْخِشِ رَقِيَّتِ  
نَشُوْ وِ نَمَا نَمُوْدِهٖ چِنَانْچِهٖ سِهٖ سِنِهٖ قَبْلِ اِزْ اَيْنِ بِهٖ اِحْبَاىِ عِرَاقِ مَرْقُوْمِ شُوْدِهٖ اِسْتِ  
اَعْلَمُوْا اَنَّ الْعِبُوْدِيَّةَ بِعَتْبَتِهٖ السَّامِيَّةِ هِيَ اِكْلِيْلِي الْجَلِيْلِ وِ تَاجِي الْوَهَّاجِ وِ بِهَا  
اِفْتَخِرْ بَيْنِ مَلَكُوْتِ السَّمَوَاتِ وِ الْاَرْضِيْنَ. وِ چِنْدِي پِيْشِ سْؤَالِ نَمُوْدِهٖ بُوْدُنْدِ  
جَوَابِي مَرْقُوْمِ شُوْدِ لَازِمِ شُوْدِ كِهٖ سُوَادِشِ دِرَايْنِ مَكْتُوبِ مَرْقُوْمِ گَرُدُدِ.

### هو الابهى

أَيُّهَا الْخَلِيْلُ الْجَلِيْلُ قَدْ تَلُوْتِ آيَاتِ شِكْرِكِ لِّلّٰهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ وِ الْاَرْضِيْنَ  
بِمَا كَشَفَ الْغَطَاءَ وِ جَزَلَ الْعَطَاءَ وِ أَرْسَلَ السَّمَاءَ مَدْرَارًا وِ أَنْزَلَ مِنْ مَعْصِرَاتِ  
الْحَيَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا وِ أَحْيَىٰ بِهٖ بَلَدَةَ طَيِّبَةَ أَنْبَتِ بِإِذْنِ رَبِّهَا وِ اِهْتَزَّتْ وِ رَبَّتْ وِ  
اِخْضُرَّتْ وِ تَزَيَّنَّتْ بِكُلِّ زَوْجٍ بِهِيْجٍ وِ لِمَثَلِكِ يَنْبَغِيْ أَنْ يَسْتَبْشِرَ بِبِيْشَارَاتِ اللّٰهِ فِيْ  
هَذِهِ الْاَيَّامِ الَّتِيْ فَاضَتْ بِفِيَوْضَاتِ رَبِّكَ الْقَدِيْمِ تَاللهٖ الْحَقُّ اِنَّ الْاَشْعَةَ السَّاطِعَةَ  
قَدْ سَطَعَتْ وِ اِنَّ نَسَائِمَ رِيَاضِ الْاَحْدِيَّةِ قَدْ هَبَّتْ وِ اِنَّ بَحُوْرَ الْحَيُوَانِ قَدْ مَاجَتْ  
وِ يَنْبَايِعُ الْحِكْمَةَ قَدْ نَبَعَتْ وِ اَنْوَارِ الْعِرْفَانِ قَدْ لَمَعَتْ وِ نَجُوْمِ الْهُدٰى قَدْ بَرَعَتْ وِ

مطالع الآيات قد أضئت و مشارق البينات قد أشرقت بالنور المبين و أبواب الملكوت مفتوحة على وجوه أهل السموات و الأرضين و إنك أنت يا أيها المتمسك بذيل رداء الكبرياء و المتشبت بالعروة الوثقى دع المتزلزين الضعفاء المستغرقين في بحور الشبهات الغافلين عن المرجع الوحيد المنصوص بميثاق الله من ربك الكريم لأنهم في معزل من مواهب ربك و في عمه عظيم تالله الحق سوف ترى راية الميثاق تخفق في أعلى قلا الآفاق و إن نير عهد ربك يشرق إشراقا تشخص منه الأبصار عند ذلك ترى المتزلزين في خسران مبين و الغافلين في حسرة و يأس شديد.

ای خلیل مکتوب ان جناب واصل و از نفحات ریاض معانیش چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عبد چه مقامی را طالب و مدعی، قسم به جمال قدم که این عبد از رائحه ای که بوی ادعا نماید متنقر و در جمیع مراتب ذره‌ای از عبودیت را به بحور الوهیت و ربوبیت تبدیل ننمایم چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نمودند. حضرت قدوس - روحی له الفداء - یک کتاب تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش [إني أنا الله] است و جناب طاهره [إني أنا الله] را در بدشت تا عنان اسمان

به اعلیٰ النداء بلند نمود و همچنین بعضی احبّاً در بدشت و جمال مبارک در  
قصیدهء ورقائیه میفرماید:

کلّ الألوہ من رشح امری تألّمت  
و کلّ الرّبوب من طفح حکمی تربّت

ولی یک نفس را نفرمودند که به عبودیت کما هی حقّها قیام نمود و اگر  
چنانچه مقامی را بخواهیم خدا نکرده از برای خویش چه مقامی اعظم از فرع  
منشعب از اصل قدیم است تالله الحقّ ذلّ رقاب کلّ مقام و خضع أعناق کلّ  
مقام و رتبة لهذا المقام العظیم. (عبدالبهاء عبّاس)

هو الله

قزوین جناب عبدالحسین علیه بهاء الله الابهی

الله ابھی

ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم تو خوشکام و  
من گمنام تو به عبودیت او قائم و من هنوز در وادی عصیان و بادیه  
نسیان هائم. تو چون موفق بر عبودیت او شدی دعائی نیز در حق من نما  
شاید به عجز و نیاز و نفس پاک یاران این عبد نیز در میدان عبودیت  
حرکتی نماید. (عبدالبهاء عباس)

باری این عبد حصیر عبودیت را به سریر ربوبیت تبدیل ننماید و  
بندگی استان جمال مبارک را به خداوندی عالمیان مبادله نکند بهانه جویان  
بهرتر آنکه بهانه دیگر کنند و به جهت تشویش اذهان و تخدیش افکار یاران  
متزلزلان اراجیف دیگر بچویند چه که این تیر سهم نافذ نه و زخم این خنجر  
بر جگر وارد نه.



جمال مبارک در سورهء هیکل میفرماید: [قد خلقت للألوهیة مظاهر و للربوبیة مطالع]. و در رسالهء ابن ذئب میفرماید: [سبحان الله ذکر ألوهیة و ربوبیة که از اولیا و اصفیا ظاهر شده ان را اسباب اعتراض و انکار قرار داده اند].

حضرت صادق فرموده [العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة].

و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده فرموده [و ثالثها الالهوتیة الملكوتیة و هی قوّة لاهوتیة و جوهرة بسیطة حیة بالذات (الی ان قال) - علیه السلام - فهی ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و الجنة المأوی].

و همچنین در ان رساله از لسان حقّ صادر که حضرت امیر فرموده [أنا الذی لا یقع علیه اسم و لا صفة].

و همچنین فرموده [ظَاهِرِي إِمَامَةَ وَ بَاطِنِي غَيْبٌ لَا يُدْرِكُ].

و همچنین از لسان ابی عبد الله - علیه السلام - روایت فرموده که گفته‌اند [نحن كعبة الله و نحن قِبَلَةَ الله و نحن وجه الله].

و همچنین میفرماید: [روی جابر عن أبی جعفر - علیه السلام - قال یا جابر علیک بالبیان و المعانی فقال - علیه السلام - أمّا البیان هو أن تعرف الله سبحانه لیس کمثله شیء فتعبده و لا تشکر به شیئا و أمّا المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و یده و لسانه و أمره و حکمه و علمه و حقه إذا شئنا شاء الله و یرید ما نریده]. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که از لسان اولیاء چه نعماتی صادر و چه اهنگی بلند و اسم اعظم روحی لاجبائہ الفداء به ان اقامهء حجّت و برهان بر منکر میفرمایند و این عبد جز فنای محض و انعدام صرف تحریرا و تقریرا ذکر ننموده باز مورد صد هزار اعتراض و انکار است. وا ویلا اگر معاذ الله به

کلمه ای از این کلمات تفوّه نماید ان وقت چه اتشی افروخته گردد و چه شورشی از حزب فتور بر خیزد.

ای یاران الهی و منصفان حقیقی در رسالهء خال قدری ملاحظه فرمائید که در حقّ خاک پاک حضرت سید الشهداء روحی له الفداء چه میفرماید، قوله الحقّ مثلا ملاحظه فرمائید غلبهء ترشحات دم ان حضرت را که بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبهء ان دم تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده چنانچه هر نفسی برای استشفا به ذره‌ای از ان مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از ان تراب مقدّس را به یقین کامل و معرفت ثابتهء راسخه در بیت داشت جمیع مالش محفوظ ماند. و این مراتب تاثیرات ان است در ظاهر و اگر تاثیرات باطنیه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا بالمرّه خارج گشته. انتهى

حال ملاحظه فرمائید که در وصف خاک عطرناک یک حرف از حروف فرقان چنین اوصاف و نعوت بیان فرموده اگر شرک این است که

حزب فتور فهمیده اند در این صورت نفس مقدّس محلّ اعتراض واقع گردد.  
در زیارت حضرت سیّد الشهداء روحی له الفداء جمال قدم روحی لترتبه  
الفداء به نعت و ستایشی خطاب فرموده‌اند که از اوّل ابداع تا یومنا هذا  
چنین اوصاف الوهیّت و نعوت ربویّت در حقّ مظهری از مطالع مقدّسه  
نشده است، مثلاً میفرماید: [آه آه من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود و ورد  
علی مالک الغیب و الشّهود من الذّین نقضوا میثاق الله و عهده و أنکروا  
حجّته و جحدوا نعمته و جادلوا بآياته. فآه آه أرواح الملائ الأعلی لمصیبتک  
الفداء یابن سدرة المنتهی و السّرّ المستسرّ فی الکلمة العلیا].

و همچنین میفرماید: [لولاک ما ظهر حکم الکاف و النّون و ما فتح  
ختم الرّحیق المختوم و لولاک ما غرّدت حمامة البرهان علی غصن البیان و ما  
نطق لسان العظمة بین ملاء الأدیان بجزنک ظهر الفصل و الفراق بین الهاء و  
الواو].

و همچنین میفرماید: [بک ظهرت قدرة الله و أمره و أسرار الله و حكمه لولاك ما ظهر الكنز المخزون و أمره المحكم المحتوم و لولاك ما ارتفع النداء من الأفق الأعلى و ما ظهرت لئالي الحكمة و البيان من خزائن قلم الأبهى].

و همچنین میفرماید: [أنت الذى بإقبالك أقبلت الوجوه الى مالك الوجود و نطقت السدرة الملك لله مالك الغيب و الشهود].

و همچنین میفرماید: [كلّ الوجود لوجودك الفداء يا مشرق وحي الله و مطلع الآية الكبرى و كلّ النفوس لمصيبتك الفداء يا مظهر الغيب فى ناسوت الإنشاء].

و همچنین میفرماید: [بک أشرقت شمس الظهور و نطق مکلم الطور و ظهر حکم العفو و العطاء بین ملاً الإنشاء أشهد أنّک كنت صراط الله و ميزانه و مشرق آیاته و مطلع إقنتاره و مصدر أوامره المحکمة و أحكامه النافذة].

و همچنين ميفرمايد: [أشهد أنّك كنت كنز لئالى علم الله و خزينة  
جواهر بيانه و حكمته بمصيبتك تركت النقطة مقرّها الأعلى و اتخذت لنفسها  
مقاما تحت الباء أنت اللّوح الأعظم الذى فيه رقم أسرار ما كان و ما يكون و  
علوم الأوّلين و الآخريين و أنت القلم الأعلى الذى بحركته تحرّكت الأرض و  
السّماء].

بعد ميفرمايد: [سبحانك اللهم يا إله الظهور و المجلّى على غصن الطور  
أسئلك بهذا النور الذى سطع من أفق الانقطاع و به ثبت حكم التوكّل و  
التفويض فى الإبداع]. انتهى

و امثال اين بيانات بسيار و در كتب و الواح الهى بى شمار و أنى  
أدرجت فى هذه الورقة نبذة منها لتكون بصيرة لأولى النهى و لئلا يزلّ الأقدام  
من صراط الله إذا سمعت الأذان محامد و نعوتا لتراب انتسب لعتبته السّامية فى  
عالم الكيان بعد البيان و ظهور العيان.

این ستایشی بود که اسم اعظم روحی لاحبائیه الفداء در حق ذات مقدّسی از ادّلاء فرقان فرموده‌اند فاعتبروا یا اولی الابصار. و معاذ الله از ذکر این کلمات الهیه همچو گمان نرود که این عبد مدّعی یک کلمه از این مقامات است. استغفر الله عن ذلک إنّی عبد آمنت بالله و آیاته و لیس لی شأن إلا الذلّ و الانکسار و الضّعف و الانعدام فی جمیع الشئون و الأطوار و لیس لی أمل إلا العبودیّة المحضه لله الحقّ العزیز الجبار.

باری امواج شبّهات است که مرتفع از بحر مفتریات است و ترویج متشابهات است که در شرق و غرب کافّه جهات است. امید این عبد چنین بود که جمیع احبّای الهی بمنزلهء جناح این طیر مظلوم باشند تا در فضای خدمات امر الهی بال و پری بگشاید و مقاومت جنود مهاجمهء اعداء تواند. حال جمعی از دوستان کمر بر بسته و به سنگ طعن بکلی بال این مرغ بی اشیان را شکسته و به این قناعت ننموده فریاد از ظلم و ستم نمودند و گریه و زاری آغاز کردند با وجود آن که تعلیمات خفیّه متتابع است و مکاتیب سرّیه مترادف و جمیع هادم بنیان میثاق ثابت لائح. ولی این طیر مظلوم را عقاب حیّ قیوم مجیر و ظهیر و این مرغ بال و پر شکسته را عنقاء

مشرق احدیت معین و نصیر سهام طعن را سینه سپر نمایم و سنان طغیان را  
جان و دل هدف کنم هر بلائی را در سبیل او قبول نمودم و هر مصیبتی را  
به جان و دل آماده گشتم از رفتار کلّ شکرانه نمایم و از کردار جمیع چشم  
پوشم و شب و روز به خدمت امر الله وحده پردازم هیچ اسمی و رسمی نخواهم  
و هیچ نام و نشانی نجویم از هر وصفی بیزارم و از هر نعتی در کنار. جمال  
مبارک روحی لاحبّائه الفداء در یوم ولادت اوّل اسمی که عنایت فرمودند  
عبّاس است و بعد از چندی در ایّام طفولیت این عبد را احضار و بعد از  
اظهار عنایت کبری و موهبت عظمی مهر جدّ بزرگوار روحی له الفداء را  
التفات فرمودند و ان دو مهر منور است که سجع یکی از ان مهر حسّاس  
عبده عبّاس است این اسم و لقب و نعت و ستایش این عبد و لا  
ارضی لی صفة و لا نعتا و لا اسما و لا سمة الا هذا الاسم القدیم. دیگر آنچه  
از قلم اعلی در کتاب اقدس و کتاب عهد و سائر الواح نازل محض جود و  
فضل است. ای احبّای الهی تقیّد به اسماء و تشبّث به اوصاف سرگردانی  
است و چون باد بادیه پیمائی کمر خدمت بر بندید و در نشر نفحات الله  
بکوشید و در اعلاّی کلمة الله جانفشانی نمائید قدری در حالت انقطاع  
حضرت روح الله ملاحظه نمائید که ان روح مجسّم و نور مصوّر در سنّ دوازده



سالگی به چه ازادگی به مشهد فدا به چه شوق و اشتیاق شتافت و چگونه جان فشانی نمود. کار از دو شقّ خارج نه یا به خدمت امر مقدّس مؤید میگرددیم یا نه اگر به این موهبت کبری موفق شویم جمیع اسماء حسنی طائف حول و اگر مایوس و محروم شویم از اسماء و القاب و اوصاف و احساب چه ثمر پدیدار فاستغنوا عن کلّ اسم و صفة فی ظلّ ربّکم الرّحمان الرّحیم، تالله الحقّ إذا حفظتم وصایا الله و ثبتتم علی میثاق الله یخدمکم کلّ الأسماء الحسنی و یتباهی بکم کلّ الصّفات العلیا دعوا هذه الأوهام ثمّ ابدلوا جهدکم فیما یتنوّر به وجوهکم فی ملکوت الله المهیمن القیوم و تتلقّیکم به ملائکة القدس و تدرککم به بشائر الفوز و الفلاح من جبروت ربّکم القدیم.

باری ملاحظه فرمائید که این عبد در چه بلائی و چه اضطرابی از جهتی هجوم ملل اولی و از جهتی جنون سائر اعداء و از طرفی دسائس اّمت یحیی و از سمتی وساوس بد خواهان سیاسی در مراکز علیا و از شطری ادارهء امور معضلهء عگا و از هر جهت مکاتبه و مراسله به سائر جهات و جواب مسائل معضلات و وقتی سرگردانی در تمشیت مهمّات و ساعتی حیرانی در تادیهء دیون، در بعضی اوقات و شب و روز در حسرت و

تاسّف از هجوم جنود شبّهات و نشر متشابّهات. با وجود این دوستان اکتفا به بلائی این عبد نمایند آنان نیز به کمال تدبیر در سرّ سرّ تعلیمات خفیه به اطراف ارسال نمایند و نشر اراجیف کنند و بنیان پیمان را فتور خواهند و در وهن قصور نکنند با وجود آن که هیچ زحمتی ندارند و هیچ تعبی ندانند و هیچ فکری نیندیشند و از هیچ چیز نه جزئی و نه کلی مسئول نباشند و مکلف نگردند،

" لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر من نام فسق داوری دارم خدایا من که را داور کنم "

الهی تری وحدتی و غربتی و کربتی و تشاهد نحول جسمی و ذهول نفسی و خسوف بدری و کسوف شمسی و ضعف ارکانی و تزلزل اعضائی و تزعزع وجودی و تضییق صدری و خفقان قلبی و زهاق روحی و عدم شروحو و شدّة بلائی فی سبیلک و کثرة ابتلائی فی محبتک ای ربّ استاصلت الزّوابع دوحتی الناشئة و اقلعت الزّلازل ارومتی الثّابتة و أخذتني أعاصیر البلوی و أهلکتني شدائد الباساء و الضّراء ای ربّ ضاقوا بی ذرعا و استأثروا

بی هوانا و رشقوا علیّ سہاما و رضیوا لی حرمانا و إنّی بعزّتک فرید و حید  
فی ملکک و لیس لی ملجأ منیع و لا ملاذ رفیع إلا ملکوتک الأبعی و لیس  
لی مناص و لا مجیر إلا جوار رحمتک الکبریٰ ای ربّ فارفعنی حتّٰی تخمد هذه  
النّار المؤجّجة فی قطب الاضلاع و الأحشاء و یسکن هذا الطوفان المتواصل  
و الغبار المثار الی کبد السّماء حینئذ یتریح روحی و ینتعش قلبی و یفرح  
ذاتی و ینشرح بفضلک و موهبتک لأنّ أحبّتک استثقلونی و عبادک وقعوا  
فی حرج من وجودی و إنّی أحاطنی القصور و ما تمکنت ممّا کنت أرجوه فی  
یوم النّشور یا ربّی الغفور أدرکنی أدرکنی نجّنی نجّنی من هذا الوهاد و خلّصنی  
من هذا السنین الشّداد إنّک أنت مخلص کلّ عبد آوآب.

اما قضیّہء زجر احباب از بعضی اوضاع، این معلوم ان جناب است  
کہ اهل فتور و حزب حشر و نشور در نہایت شین و شورند و به هیچ  
وسیلہ ای ساکن نگردند و اگر این عبد با احبّا نیز با گرز و چماق درافتم  
دیگر کسی در میدان باقی نماند بکلی باید إنّا لله و إنّا إلیه راجعون خواند و  
از هر چیز چشم پوشید. این عبد به مجرّد این کہ به نفسی نصیحتی نمایم فوراً  
حزب فتور اطراف او را گیرند و از عهد و میثاق منحرف نمایند چنانچه به

کرات در این ارض تجربه شد. حال بکلی پا و دست این عبد بسته و به گوشه ای نشسته و سیر و تماشا مینماید تا خدا چه راهی بنماید و قضا چه امضا کند. شخصی از یاران ذکر نموده بود که بعضی رئیس موهومند، گفتم لا و الله مرؤوس مظلوم به قول شما این ریاست موهومه است و چنین مغبوطه، وای اگر ریاست معلومه بود چه میشد با وجود ان که عبارت از بلا و محن است چنین رشک و غبطهء هر انجمن است. وای اگر کام دل و راحت جان بود. حال نقلی نشده است این عبد به روضهء مطهره قسم گوشه ای گیرد و توشه ای نپذیرد نفسی این ثقل اعظم را چندی حمل نماید چه ضرر دارد و الله سبب روشنی چشم این عبد شود و علت راحت جان و اسایش وجدان گردد و اگر کسی در این قضیه شبهه نماید تجربه کنند چه ضرر دارد و الله الذی لا اله الا هو ان یوم عید این عبد است و اگر به صدق و راستی اقدام شود البتہ فوائد کلی بخشد و من به جان و دل تایید نمایم و تعلیمات سرّیه به جائی نفرستم و تحدیش افکار نکنم و تشویش اذهان ننمایم و تفریق کلمه الله نجویم و مظهر باطن و مظهر ظاهر تشکیل ننمایم به صدق محض و راستی صرف اقدام نمایم و جمیع این مشکلات را حلّ کنم ادّعای مظلومیّت نکنم و کسی را نسبت زاغ ندهم و خویش را بلبل

نمایم و ابدا به وهن احدی راضی نشوم و چون اهل اروپ مذهب سرّی  
تاسیس نمایم و خفّیا با نفسی مخابره نکنم.

حضرت روح میفرماید: [ایا کسی سراج را زیر فانوس حدید مینهد؟] لا  
و الله. سراج به دست گرفته و واضح به هر دیده مینماید هر امر سرّی ظلام  
است و هر نجوی مذموم در کتاب عزیز علام.

باری مختصر این است که در این مدّت به جان عزیزت نهایت رعایت  
و مدارا ملحوظ شد و همچو ملاحظه نفرمائید که این عبد روش و حرکت را  
تغییر میدهد این روش سچیّه این عبد است اگر اشنایان انکار کنند الحمد  
لله جمیع بیگانگان شهادت میدهند که این عبد به هرنفسی خواه محسن و  
خواه دون ان کمال محبّت و شفقت را مینماید و ابدا تعرّض نمیکند اگر  
استشهاد لازم شود جمیع اهل برّیّة الشّام مهر نمایند و به سوگند تاکید کنند،  
سبحان الله روش و سلوک و جمیع شئون این عبد نزد بیگانگان مسلم ولی  
اشنایان انکار کنند، و الفضل ما شهدت به العداء.

ای دوستان الهی گمان ننمائید که در ضمن این بیان مقصود اشخاص مخصوصند بلکه مقصود حزب فتور است و شما را به جمال قدم قسم میدهم کسی را توهین ننمائید و خواری به جهت نفسی نخواهید آنچه نسبت شرک و کفر و الحاد و ضرّ و ضلال و وبال به ما تصریحا او تلویحا او ضمنا بدهند ابا تعرض ننمائید و کسی را تسفیق نکنید و شخص معلومی را و لو مدافعه باشد مقاومت و معارضه ننمائید به کمال ملاطفت و محبت و دوستی و خیر خواهی و دلسوزی رفتار ننمائید، روش روحانیان گیرید و مسلک کربویان جوئید در حقّ کلّ دعا کنید و خیر کلّ را از خدا بخواهید. هر نفسی را به کمال ادب ذکر ننمائید و شخصی را مبعوض مدارید و با هر کس مهربان باشید و اگر به سمع خویش کنایه یا اشاره یا تلویحا یا تصریحا توهین این عبد را شنوید اشفته نشوید کمال حلم و سکون را چون این عبد ملحوظ دارید و به نفحات قدس مانوس گردید ولی گول نفسی را نخورید و گوش به تملّق بعضی ندهید زود پی به شبهات اهل متشابهات برید اهل فراست باشید منخدع نگردید مفتون مداهنهء اهل فتور نشوید به نور الله ناظر باشید و مظهر [اتّقوا من فراسة المؤمن فإنّه ينظر بنور] الله گردید،

"ور نه این جعدان دغل افروختند      بانگ بازان سپید اموختند"  
"بانگ هدهد گر بیاموزد قطا      راز هدهد کو و پیغام سبا"

ای یاران قسم به حضرت یزدان که این عبد در حقّ نفسی وهنی  
راضی نشده و قصوری ننموده بلکه این قصور از افتاب میثاق است که بر  
افاق اشراق نموده لیس هذا من عندی بل من عنده، الله اعلم حیث يجعل  
رسالته، اهم یقسمون رحمة ربّک؟ نحن قسمنا بینهم معیشتهم،

"جرم او این است کو باز است و بس غیر خوبی جرم یوسف چیست  
پس؟"

ای یاران روحانی، جمال نورانی مرتبی رحمانی افتاب انور جهان الهی  
روحي لمرقده الفداء و نفسی لارقائه الفداء تحمّل تیر و زنجیر و تهدید شمشیر  
نموده در سلاسل و اغلال ایام را بسر بردند مدّتی در زندان بودند و به  
کرات در تحت عذاب الیم عوانان، روزی سرگون به عراق شدند و دمی متّهم  
به شقاق در السن اهل افاق، یومی در بزم مصائب جام بلا بدست گرفت و

شبی در جشن وفا از کؤوس جفا مدهوش و مست شد، سالی در بدشت بازار یوسفان شکست داد و از فرط دلیری اسیر هر ستمگری شد و زمانی خانمان به تالان و تاراج داد و بی سر و سامان هر اقلیم و کشوری گردید، وقتی چون شمع در زجاجهء غربت بگداخت و زمانی فرید و وحید در جبال شاهق و مغار کردستان بی انیس و رفیق ماند، مدّتی در زوراء سینه هدف سهام اعداء کرد و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص مقاومت مخصوص فرمود، گاه اوارهء شرق شد و گاه راندهء غرب، گهی به بلغار افتاد و گهی به سقلاب تا ان که در سجن اعظم در زندان عمیق در افتاد تا اخر ایّام به سرآمد و یوم الله منتهی شد و افتاب لقا افول نمود و لیلئه لیلاء هجوم کرد و یاران باوفا در آتش حرمان سوختند و آتش حسرت بر افروختند.

باری افتاب توحید در مصائب شدید تحمّل هر بلای عظیم فرمود تا جمعی بی نوایان را با نوا فرماید و نفوس پریشان را مجتمع نماید افسردگان را برافروزد و پژمردگانرا طراوت و لطافت بخشد مردگان را جان مبذول دارد و اوارگان را سر و سامان دهد مستمندان را به گنج روان دلالت فرماید و



نادانان را دانائی بخشد. این مدّت مدیده با رافت کبری و ملاطفت عظمی این نفوس را در اغوش عنایت تربیت کرد و به انواع فیض پرورش داد تا در یوم فراق بر وفای حقیقی و وفاق قیام نمائیم و کمر خدمت بر بندیم و به جان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون بپوشیم مظهر حتی اجعل اورادی و اذکاری وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرما گردیم. حال هنوز قمیص تقدیس تر و طری و بالین نازنین در نهایت تازگی و رنگین، ما جمیع ان وصایا را فراموش نمائیم و خاموش نشینیم و همهء ان الطاف را نسیان کنیم و راه عصیان بپیمائیم و چون عزم و حرکتی نمائیم طوفان اختلاف برانگیزیم و با هر کس در ستیزیم بر بالین پرند و پرنیان بخشیم و فریاد و فغان بر آریم، در ایوان راحت جان بیاسائیم و شکایت از تطاول مظلومان نمائیم هر چه خواهیم بکنیم و بگوئیم و به افاق انتشار دهیم و از جهتی الغوث الغوث به عنان آسمان رسانیم، خدمتی که نکردیم سهل است اهانت به هیکل امرش چرا بنمائیم؟ نصرت که نمودیم بس است تیشه به ریشهء شجرهء مبارکه اش چرا زنیم؟ ای پروردگار از خواب غفلت بیدار فرما و از بی هوشی هوشیار کن دیده را نوری بخش و گوش را شنوائی عنایت کن قدری انصاف عطا

فرما و به جزئی وفا مؤید نما بلکه تیشه خفیف تر گردد و طوفان قدری سکونت یابد توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و دانا. (عبدالبهاء عباس)

باری مقصود این است که حزب فتور را مقصد چنان است که در هر نفسی قصوری از این عباد در انظار جلوه دهند و به این سبب سیئات تزلزل خویش را بپوشند و جمیع را از صراط مستقیم منحرف نموده در اطراف خویش جمع نمایند و علم خلاف برافرازند و اساس اختلاف بنهند.

مثلا ملاحظه فرمائید که از هندوستان چه اراجیف کذبی و اسنادات کفر و شرکی نسبت به حاجی محمد حسین دادند و به مصر نوشتند تا ان جناب را نیز از او بی نهایت مکدر کردند و به حسب روایت شکایت در مکاتیب اولیه نموده بودید و چون محض لطف الهی حاجی مذکور مغدور به مصر رسید ملاحظه فرمودید که اراجیف بود چنانچه در مکتوب اخیر مرقوم فرموده بودید که: جناب حاجی محمد حسین اصفهانی از بمبئی وارد مصر شدند به دقت مطالب ایشان استماع شد ابا کلمهء مغایری از ایشان مسموع نگشت چرا بعضی احباب اغراق نویسی را شعار خود ساخته اند،

این بندهء خدا غرضی جز اتّفاق احبّا بر کلمهء واحده و ثبوت و رسوخ کلّ بر عهد الهی ندارد و هتک حرمت نفسی را هم نمیخواهد خداوند تبارک و تعالی میدانند چیزها نوشته بودند که عقل از استماع ان متحیّر و قلب مضطرب میشد. انتهی

حال ملاحظه فرمائید که مقصدشان از این مفتریات چه بود و مفتریات هند مقتبس از مفتریات عگّاست و شما میدانید که مقصود طعن به حاجی نبود مقصود این عبد است شما همین را میزان قرار دهید حقیقت حال مشهود گردد. ای کاش به همین کفایت نمودند. تالله الحقّ إنّ صدری مشبّک من سهام المفتریات و قلبی متقطّع من طعان سنان الرّوایات و صرت إذا أتتني من سهام تکسّرت النّصال علی النّصال.

ملاحظه فرمائید این عبد خود را فدای هر یک از بندگان جمال مبارک مینماید و فدیتهم بروحی و نفسی و ذاتی و کینونتی میگوید و مینگارد با وجود این در افواه شهرت میدهند که این عبد ادّعای اعظم مراتب و مقامات نموده که ذکرش از قلم جاری نمی شود با وجود ان که اکثری از

متزلزین اظهار تذلل و انکسار و تبتل و ابتهال و تنزل و افتقار این عبد را بهانه و وسیلهء تزلزل خویش نموده که فلان روحی لاحبائیه الفداء او لتراب اقدام احبائیه مرقوم مینماید، پس چگونه برتری بر احدی دارد یا ان که مرکز میثاق است که دائرهء کتاب اقدس و کتاب عهد بر ان مرکز منصوص مثبتو دائر است؟ پس جمیع امثال و اقران بلکه برتری بر او دارند. با وجود این این عبد این مقام را نیز اعظم از مقام خویش می شمرد.

باری ای دوستان الهی در دین الله تکفیر و تفسیق نبوده و نیست و تزییف و تحقیر جایز نه، با کسی مجادله ننمائید و منازعه نکنید و ذلت از برای احدی مطالبید و نام نفسی را به وهن مبرید و ضرر نفسی را نخواهید و لسان را به طعن کسی نیالائید غیبت نفسی ننمائید و پرده از کار کسی بر ندارید تا نفسی اظهار ثبوت مینماید تعرض مکنید و او را رسوا ننمائید و همین کلمات را نفسی وسیلهء نزاع و اعتراض نکند به ثبوت و رسوخ بنیان تزلزل را از بنیاد براندازید و به تمسک و تشبث اساس دین الله را محکم ننمائید حزب فتور را به حال خویش گذارید و حواله به صاحب عهد و میثاق ننمائید ان حیّ قدیم قویّ قدیر است و هادم بنیان هر مکر و تدبیر. نصوص کتاب

اقدس لوح محفوظ الهی منسوخ نگردد و مرکز میثاق الهی نلغزد علم مبین  
سرنگون نشود کوکب صبح منیر افل نگردد بحر محیط از فیض منقطع نشود  
شمس شهیر در پس سحاب شدید نماند نسیم عنایت منقطع نگردد و باب  
رحمت مسدود نشود مواهب جمال ابھی مفقود نگردد و موارد فرات سائغ بارد  
و شراب مقطوع نشود. عنقریب کوکب میثاق اشراق بر افاق نماید و افتاب  
عهد بر شرق و غرب بتابد اهل فتور نادم و پشیمان گردند و حزب عجول  
متشتت و پریشان و هذا وعد غیر مکذوب. (عبدالبهاء عبّاس)